أعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

وصلّی الله علی سیدنا و نبینا أبی‌القاسم محمّد

وعلی آله الطیبین الطّاهرین

و اللعنة علی أعدائهم أجمعین

 خدمت رفقا عرض شد اشكال مهم و شبهه‌ای كه در مسئله قضاءوقدر هست به واسطه انس ما نسبت به طبیعیات و امور حسیه، تحقق قضاءوقدر در زمان و دوران گذشته است. این مسئله موجب پیدا ا شدن شبهه و اشكالات گوناگونی نسبت به ترسیم قضاءوقدر و هم كیفیت التیام این مسائل با ادلّه نقلیه از آیات و روایات است. مثلًا آیه شریفه وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلي أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلي ... الأعراف، ١٧٢ تصور بر این است كه ظهور بنی آدم، به معنای پشت بر پشت و جنبه ماسبق نسبت به این عالم است و همین‌طور روایاتی كه در این زمینه هست ـ حالا فردا كه نمی‌توانیم ـ باید تتمه همین مطلب عقلی ادامه پیدا كند ـ ، اگر خدا بخواهد در هفته آینده برای تمام شدن مسئله، به ادلّه نقلیه و مطالب شهودی كه نسبت به آنها هم باید برسیم و كیفیت جمع بین این دو مطلب ان‌شاءالله در آنجا تمام خواهد شد.

 این انس ما در مسئله قضاءوقدر كه نفس نسبت به امور طبیعیه و طبعیه و عالم مُلك و شهادت، انس و الفت دارد و ادراك حقایق مافوق و عوالم مافوق برای او و و نسبت اتصال او نسبت به آن عوالم، قدری مشكل می‌نماید تا اینكه بخواهد ذهن آشنایی پیدا كند و یك نوع اقترابی در اینجا برای او حاصل بشود. از نظر ظاهر آن مثالی كه زدیم، ما را خیلی به این نكته نزدیك می‌كند كه دیدگاه انسان در حقایق، هیچ تأثیری ندارد، بلكه حقایق خارجی، برای خود پرونده خاص خود را دارد، دیدگاه انسان نسبت به آن حقائق، پرونده خاص خودش را دارد و ما نمی‌توانیم با دیدگاه خودمان واقعیت خارجی را تكوّن ببخشیم، بلكه با دیدگاه خودمان می‌توانیم خود را نزدیك به آن واقعیت خارجی كنیم یا متحد كنیم، اگر آن دیدگاه و منظر دیدگاه صحیحی باشد.

 فرض كنید یك واقعیتی در خارج اتفاق می‌افتد، شما می‌بینید دو شخص پیش شما می‌آیند و هر دو گزارش این واقعیت را می‌دهند؛ یكی می‌گوید فلان قضیه‌ای كه اتفاق افتاد این سر تا پا مسائل خلاف بوده و شخص در مقامِ توطئه و تبیین مسائل بر خلاف بوده. نفر دیگر همین قضیه را ـ كه هر دو با هم دیده‌اند ـ می‌آید درست صد و هشتاد درجه به شما گزارش می‌دهد كه نه! این بسیار بسیار آدم خوبی بوده و در حرف‌هایش صداقت داشته و فرد از این نقطه نظر بسیار صادق، صاف و بی‌غلّ و غشی بوده. ببینید! واقعیت خارجی یكی است، یا آن فرد فرد دروغ‌گو و متقلّب و كلكی است، یا اینكه فرد صادق و صاف و بی‌غلّ و غشی است، از این دو كه خارج نیست. حرفی هم كه از دهانش در آمده یك حرف بوده، دو جور كه نزده. دو نفر این واقعه را شنیده‌اند و دیده‌اند، دو نفر نسبت به این واقعه قضاوت مختلف ارائه داده‌اند، پس قضاوت ما واقعیت خارجی را عوض نمی‌كند؛ میزان انطباق ما را با این واقعیت خارجی فقط حكایت می‌كند نه اینكه بخواهد بیان كند.

 برای خودِ بنده بسیار اتفاق افتاده در یك مسئله‌ای كه یك نفر قضیه‌ای بیان می‌كند من اعتماد نمی‌كنم؛ بعد كه افراد مختلفی را نسبت به آن مسئله وارد می‌كنم می‌بینم كه اشتباه نقل كرده. وقتی افراد متعدد بشوند، طبعاً میزان خلاف ضریبش پایین می‌آید. اینجاست كه در شرع آمده كه قاضی چقدر باید دقت كند و نباید صرفاً به یك گزارش اكتفا كند، مخصوصاً در آن مسائلی كه با احساسات و عواطف و این‌ها ارتباط دارد، باید دقت بیشتری در این قضیه و مسئله داشته باشد تا اینكه كمتر دچار لغزش و اشتباه شود.

 حال این واقعیت خارجی یكی است، این واقعیت خارجی یك واقعیت و یك حقیقت و یك مسئله است؛ آن دیدگاه انسان نسبت به این مسئله، مهم است كه انسان چه نوع نسبت به آن قضیه، ارتباط دارد. مسئله این نیست كه واقعیت خارجی را دیدگاه انسان می‌سازد؛ نخیر! این حرف حرفِ چرت و پرتی است، كه واقعیت خارجی را من با ذهن خودم می‌سازم، واقعیت خارجی همان ذهنیت من است؛ یعنی چیزی در خارج جز آن ذهنیت من، جز تصور من و جز تصدیق من، چیزی وجود ندارد. این مسئله باطل و بی‌اساسی است. آن ذهنیت من در همان مرحله تشكّل، بالاخره جنبه حكائی دارد یا جنبه ابداعی دارد؟ معنی ندارد بگوییم جنبه ابداعی دارد. همین كه شما می‌گویید این مطلب این طور است، یعنی یك چیزی در خارج است من دارم از او حكایت می‌كنم؛ حالا یا به غلط یا به درست. بالاخره او دارد آن محكی را حكایت می‌كند نه اینكه می‌خواهد خودِ او بسازد. البته این مسئله با آن‌چچه را كه ما می‌خواهیم بیان بكنیم دوتاست، این فقط در مقامِ نقل است. اما آن‌چه را كه مقصود ما هست كه عبارت است از مسئله قدر كه دیروز راجع به آن صحبت كردیم و امروز ادامه می‌دهیم، با این مطلب تفاوت می‌كند.

 پس واقعیت خارجی هیچ ارتباطی به دیدگاه ما ندارد؛ چه بسا انسان نسبت به یك واقعیت یك دیدگاهی دارد، بعد از دو روز یا یك هفته مشخص می‌شود كه دیدگاه او باطل بوده و نسبت به فرد به خلاف قضاوت كرده، نسبت به این قضیه به خلاف حكم كرده، نسبت به این مسئله دچار اشتباه شده، مسئله برایش مشتبه شده. روی این جهت، این واقعه‌ای كه در خارج اتفاق می‌افتد، براساس صرفاً دیدگاه فرد است كه حكم می‌كند بر عدم، یا اینكه حكم می‌كند بر گذشته و بر مُضی واقعه و حادثه؛ نفس آن واقعیت خارجی چه حقیقتی دارد؟ چه هویتی و چه ماهیتی دارد؟ مسئله و صحبت در آن است. من حكم می‌كنم بر اینكه حقایقی كه در اینجا هست، آن حقایق فقط در ارتباط با وجود من تحقق دارد، اگر وجود من اقتضا كند انطباق با یك واقعیت را، می‌گویم پس این هست. اگر وجود و حضور من اقتضا نكند، پس می‌گویم نیست.

 حالا من یك مثال می‌زنم: ما الآن در اینجا آمدیم، الآن حضور این اتاق را، ستون‌ها را، آجرها را، این سقف و این فرش و این حضور افراد را، همین الآن احساس می‌كنیم یا نمی‌كنیم؟ چون ما گفتیم در «آن» گفتیم كه حركت می‌كنیم؛ یعنی همراه با زمان هم، ما در حال حركت و سیر هستیم جدا نیستیم. مثل زمین كه گردش می‌كند، با آن جوّی كه دور اوست گردش می‌كند، نه اینكه زمین برای خودش بگردد، آن جو هم برای خودش بگردد؛ هركدام برای خودمان! اگر این‌طور باشد هركدام پرت و پلا می‌شویم، یكی از این‌طرف می‌رود، یكی از آن‌طرف! اینكه الآن ما هستیم این است كه ما در این جو همراه با زمین داریم جلو می‌رویم، لذا جوّی احساس نمی‌كنیم، فقط زمین را می‌بینیم. ما كه الآن در این «آن» سیر و حركت می‌كنیم، همیشه خود را ثابت می‌بینیم؛ هیچ خودتان را تا به‌حال در حال حركت دیده‌اید؟ مگر اینكه از اینجا بلند شوید بروید در آنجا. اما وقتی‌كه در یك جا بنشینیم و نسبت به یك مطلب دقت كنیم، با خودمان ثابت می‌بینیم؛ این در الآن در مقابل من ثابت است، نمی‌چرخد حركت نمی‌كند. افرادی كه الآن در جلوی من هستند، همه این‌ها نشسته‌اند و دارند گوش می‌دهند، ثابتند، من هم در اینجا نشسته‌ام ثابتم، فقط آنكه در حال حركت است، این زبان ماست كه به این حرف‌ها می‌چرخد ـ به مسائل سر كاری! ـ فقط آن حركت می‌كند و الّاا همه بندگان خدا نشسته‌اید و خیال می‌كنید چه خبر است! همین‌طور زبان ما می‌گردد.

 همین الآن شما تصور كنید حالا خودمان را كنار می‌گذاریم، آیا این ساختمان و این فضا، نیاز به حركت ما و انطباق با ما دارد، یا برای خودش دستگاه مستقلی است؟ یعنی این ساختمان، این در، این ستون، این چراغ، این دیوار، این بلندگو، این منبر، پس همین الآن ما می‌توانیم تصور كنیم كه خودمان از واقعیت‌های خارجی جدا هستیم. ممكن است ما نباشیم، این وضعیت هست؛ به حسب قاعده هست، مگر اینكه بمب بیاید روی سرش! اما این فرش هست، این ستون هست، این سقف هست، این چراغ هست، این اوضاع هست. اینكه شما می‌گویید هست، شما كه اطلاع ندارید الآن ساعت شش و ربع است، اطلاع ندارید ساعت شش و نیم هنوز نیامده، از كجا می‌گویید این هست؟ هنوز كه ساعت شش و نیم نیست؛ ما الآن در ساعت شش و ربع هستیم؛ ما الآن داریم ساعت شش و ربع را نگاه می‌كنیم و می‌بینیم جلوی ما ستون و پنجره و چراغ و سقف و فرش و افراد هستند. از كجا می‌گویید كه ساعت شش و نیم هم همین مجلس به همین كیفیت قطعاً وجود دارد؟ از كجا می‌گویید؟ هنوز كه شش و نیم نیامده!

 پس بنابراین ما توانستیم تصور كنیم كه یك واقعیتی كه هنوز نیامده؛، یعنی هنوز ساعت شش و نیم نیامده، ولی ساختمان ثبات دارد، همین ثبات ساختمان، چه تفاوتی می‌كند بین ساعت شش و ربع تا ساعت شش و نیم؟ چه فرق می‌كند؟ چه فرق می‌كند بین ساعت شش و نیم و بین ساعت یك ربع به هفت؟ در حالی كه قطعاً می‌گویید ـ آنكه آدم از یك ثانیه بعدش هم خبر ندارد آن بحث جدا، كه حالا چه خواهد شد ـ نه! به حسب آن تصور عادی، آن ذهنیت عادی، این ذهنیتی كه الآن ما داریم. شما در عین اینكه ساعت شش و نیم را هنوز ادراك نكرده‌اید و واقعاً هم ادراك نكرده‌اید، اما در عین حال ثبات این ساختمان را، ثبات این در و دیوار را، ثبات این پنجره را برای ساعت شش و نیم اثبات می‌كنید، از كجا اثبات می‌كنید؟ مگر تمام اشیاء زمانی، وجودشان دائر مدار حركت زمان نیست؟ از كجا شما می‌گویید ساعت شش و نیم این ساختمان هست؟ یا می‌گویید نه خیر اصلًا نیست؛ ساعت شش و نیم اصلًا درست می‌شود؛ اگر بشود، ساعت شش و نیم درست می‌شود. درحالی‌كه الآن می‌گویید هست، الآنی كه شش و نیم را ندیده‌اید، الآنی كه ساعت هفت را ندیده‌اید، ولی توانستید تصور كنید یا نه؟ این را می‌گویند ثابتات.

 پس معلوم می‌شود ما هم مادّه‌مان جزو ثابتات است، هم مجردمان جزو ثابتات است، یك ثابت بیشتر نداریم، حركتی اگر انجام بدهیم آن حركت هم جزو ثابتات است. الآن به شما بگویند كه به رفیقتان بگویید از اینجا كه مجلس بحث تمام شد، از اینجا با هم برویم منزل چایی بخوریم، بستنی بخوریم ـ اللهم ارزقنا! ـ شربتی بخوریم، اینكه شما از اینجا می‌روید بیرون، حركت می‌كنید یا نمی‌كنید؟ (شماها می‌گویید چه؟ دوندُرمه؟[[1]](#footnote-1) یا نه عراقی‌ها می‌گویند؟ روزه‌قوزی![[2]](#footnote-2) لبنانی‌ها می‌گویند روزه قوزی! باید آدم مختلف را یاد بگیرد و الّا برود یك جا نفهمد، همین‌طور بیر بیر نگاهش می‌كنند، نمی‌شود دیگر!)

 عرض كنم حضورتان ـ چه می‌گفتیم؟ رفتیم در بستنی همه چیز از كله‌مان پرید! ـ كه این مسئله حركت، می‌گویید كه بلند شوید آقا برویم آنجا، خودتان می‌گویید برویم آنجا، حركت كنیم، این حركت یعنی این مجلس را ترك كنیم راهی را طی كنیم، مسافتی را طی كنیم، به منزل برسیم، آنجا كه نعمات الهیه در فریزر هست، در فریزر را باز كنیم برداریم بیاوریم. این حركتی كه انجام می‌شود، در زمان هست یا در زمان نیست؟ در زمان است. ولی شما الآن این حركت را مفروض الوقوع فرض كرده‌اید؛ این حركت یك مسئله مفروض الوقوعی است. اگر این حركت مفروض الوقوع نبود و محتمل الوقوع نبود، شما نمی‌توانید نسبت به آن حكم كنید، بگویید كه آقا از اینجا ما ـ قرارمان هست دیگر ـ بلند شویم برویم در منزل، در آنجا یك ساعتی با هم بنشینیم، صفا كنیم! اینكه هنوز انجام و واقع نشده، اینكه ساعت هفت تازه باید این مجلس را ترك كرد هنوز نیامده، چطور شما از الآن حكم می‌كنید بر آن كه این انجام می‌شود و تلفن می‌كنید به اهل بیتتان ما ساعت هفت مهمان داریم، چای را شما دم كن یا اینكه میوه را آماده كن. هنوز ساعت هفت نیامده، هنوز ساعت هفت و ربع نیامده؛ وقتی هفت و ربع نیاید، عدم است، چطور شما به یك مسئله عدم ترتیب اثر دادید؟ ببینید! من آمدم همین را در مادیاات پیاده كردم، مادیات و غیر مادیات را همه را یكی كردیم و همه را شروع كردیم در آش ریختن و به هم زدیم! نه مجردی داریم و نه ماده، خیال همه راحت!

 اینكه شما در همین مسئله مادی كه به نظر عوامانه و عرفی یك مسئله معدوم است، ساعت هفتی كه هنوز نیامده و هنوز حقائق و حوادثی كه در ساعت هفت باید انجام بشود هنوز انجام نشده، چطور شما بر یك امر عدمی حكم كردید و به عیالتان تلفن كردید كه چای بگذار، میوه درست كن، ما مهمان داریم؟ هنوز معدوم است، مسئله معدوم است، شما نباید اصلًا هیچ حكمی بكنید.

 پس بخواهید یا نخواهید این در فطرت، در فكر، در سرشت، در نفس همه ما تحقق مسائل و عالم ثابتات محقق است، خبر از آن نداشتیم. خبر نداشتیم كه این حكمی كه الآن می‌كنیم، حكم در ثابتات است. اینكه من ساعت هفت می‌روم خانه، من كه ساعت هفت معلوم نیست زنده باشم، من كه ساعت هفت معلوم نیست، هنوز نیامده‌ام، وقتی ساعت هفت شد و بنده هم در اینجا حضور داشتم، خب معلوم می‌شود ساعت هفت است. تازه بعد هفت هم معلوم نیست! وقتی‌كه در زمان، امر عدمی تبدیل می‌شود به امر وجودی، چطور شما خود را در ساعت هفت، همین الآن شما خودتان را در ساعت هفت فرد حی قائم بالذات و مختار مستقل بالإراده تصور می‌كنید، اگر این كار را نكنید ترتیب اثر نمی‌دهید. مگر ما نسبت به امور عدمی می‌توانیم حكم كنیم؟ نسبت به چیزی كه نیامده چه حكمی می‌خواهید بكنید؟ چیزی كه نیست.

 فرض كنید كه یك مهمان داریم، احتمال دارد بیاید، احتمال دارد نیاید؛ مسافر است، در یك كشور دیگر است. احتمال دارد، گفته كه اگر كارم جور شد، هفته دیگر می‌آیم ایران؛ اگر كارم جور نشد نمی‌آیم. خیلی خب. حال شما نسبت به این چه حالی است؟ چه حالی دارید؟ نسبت به یك واقعه‌ای كه محتمل الوقوع است، نمی‌دانید! مرددید، گیجید، می‌آید یا نمی‌آید. هی تلفن می‌كنید آقا چه شد؟ آمدی یا نیامدی؟ می‌گوید هنوز معلوم نیست. وقتی هنوز معلوم نیست، شما هم دست روی دست می‌گذارید، شما هم نمی‌روید كاری بكنید. می‌روید؟ نه دیگر. آقا اصلا بفهمیم می‌آید یا نمی‌آید ...

 می‌گویید آقا هر وقتی كه پاسپورت را گرفتی، نمی‌دانم آمدی، در فرودگاه می‌خواستی بیایی، آن موقع به من زنگ بزن. وقتی كه آمد در فرودگاه سوار طیاره شد، زنگ می‌زند آقا آمدم. ها! الآن حالتان عوض شد، چرا عوض شد؟ در حالتی كه امر واقع یكی است. چرا حال شما عوض شد؟ چون در اینجا عدم بر نظر شما حاكم بود. چون عدم بر تصور و بر نفس شما حاكم بود، ترتیب اثر هم ندادید، همین‌طوری گرفتید نشستید دست روی دست نگاه كردید. بفهمیم می‌آید یا نمی‌آید؛ بالاخره تكلیف ما روشن بشود كه می‌آید یا نمی‌آید. اینی هم كه الآن محتمل الوقوع است، شما می‌بینید نسبت به آن ایستاده‌اید، توقف كرده‌اید. دیدگاه شما، منظر شما، چون بر آن عدم غلبه دارد، می‌بینید ایستاده‌اید. درست شد؟ اما اگر نه، مسائل از دیدگاه شما جنبه حضور دارد، جنبه ثبوت دارد، صحبتی كه می‌كنید، صحبت امر متحقق الوقوع و فعلیت پیدا كرده می‌كنید. حرفی كه با دیگران می‌زنید: آقا امشب تشریف بیاورید منزل، فلان شخص هم می‌آید.

 حالا هنوز فلان شخص نیامده، سوار طیاره شده؛ اما نمی‌گویید این طیاره یك وقتی ممكن است از آن بالا ساقط بشود، نمی‌گویید، در فكرتان هم نمی‌آورید. چرا؟ چون به طور معمول طیاره ساقط نمی‌شود. البته خب اینجا چرا! اینجا مثل اینكه فرق می‌كند! اگر برسد به طور معمول خیلی عجیب است! ولی به طور معمول نمی‌شود، البته این خیلی فوایدی دارد، از جمله فوایدش این است كه توكل انسان در اینجا، در جای دیگر نه! در جای دیگر، در كشورهای دیگر اصلا توكل ندارد انسان! غرق مادیات در مادیات است! اینجاست كه توكل انسان می‌رود بالا، جنبه توحید انسان، این‌ها همه‌اش به خاطر ایمان است‌ها! جنبه توحید، جنبه توكل، جنبه اتكّاء بر خدا، اتكّاء بر قدرت خدا و أمّن یجیب ...

 ما یك دفعه داشتیم از یك جا به جایی می‌رفتیم، همه جور در طیاره بودند و آن‌چنانی و ... قضیه دچار حادثه‌ای شد و چرخش باز نشد و تكاآن‌های شدیدی هم داشت و چرخه داد و برگشت و خیلی طول كشید. آقا همین‌ها، همین مردم وقتی دیدند یك خطری آمد، همچنین صلوات می‌فرستادند! حالا به عمرش هم یك صلوات نفرستاده‌ها! همچنین خدایا و دعا و این‌ها از آن ته دل ... این اصلًا شاید به عمرش یك یا الله هم نگفته! آنجا، وقتی می‌بیند خطر پیش آمد، آنجا انسان هوس می‌كند. این‌ها همه برای چیست آقا؟ خب توكل آدم می‌رود بالا! گاهی اوقات خدا نشان می‌دهد یك آیه‌ای نشان می‌دهد، كه انسان خیلی به خودش نبالد، ننازد، گول نخورد، این دنیا گولش نزند، به این دنیا فریفته نشود، مادیات او را نگیرند، بگوید كه نه بابا! یك چیزهای دیگر هم هست این بالا. در اینجا، این مسئله خیلی قوی است! یعنی انسان واقعاً دیگر موحّد می‌شود، چند سال اینجا بماند اصلًا موحّدش زده بالا و رفته بالا و و عرض كنم كه بقاء بعد از فناء هم پیدا كرده! فناء كه سهل است! بقاء هم پیدا كرده! علی كلّ حال، بگذریم. خب این‌ها همه از محسّنات مسئله است.

 چون این مسئله به نحو عادی در ذهن و دیدگاه ما حضورش ملموس است، حضورش محسوس است، ما بر آن حكم ثابت می‌كنیم: آقا شما امشب بیایید منزل، فلانی هم هست. هنوز كه فلانی نیست! نمی‌گویید آقا بیایید، شاید او بیاید. می‌گوید: بابا ما را با شاید خانه‌ات دعوت نكن، بالاخره می‌آید یا نمی‌آید؟ می‌گویید نه آقا این سرطیاره است، این وقتی داشت راه می‌افتاد به من زنگ زد، دو ساعت هم تا اینجا راه است، از فرودگاه تا اینجا هم یكی دو ساعت دیگر می‌رسد، مسئله‌ای ندارد، ان‌شاءالله تأخیر هم در اینجا نیست. درست شد؟

 تمام قضایایی كه هنوز اتفاق نیفتاده را شما متحقق الوقوع فرض می‌كنید. مگر در آیه قرآن نداریم؟ شما نگاه كنید قضایایی كه مربوط به یوم القیامه است، روز قیامت، تمام آنها با زمان گذشته، یا اغلب آنها یا اكثر آنها قریب به اتفاق: إِذا وَقَعَتِ الْواقِعَةُ الواقعة، ١ نمی‌گوید: إذا تقع الواقعة. إذا وقعت الواقعة. وقتی كه واقعه انجام شد، وقتی روز قیامت آمد، وقتی روز قیامت در خارج تحقق پیدا كرد. این چرا به اذا وقع می‌گوید؟ به معنای چیست؟ به معنای تصحیح دیدگاه و منظر انسان، كه انسان روز قیامت را یك مسئله واقعی ببیند، نه اینكه تصور كند نه، خواهد شد! چون آن مسئله متحقق الوقوع است؛ شكی در آن نیست. هیچ اشكالی در آن نیست، قطعاً به هزار قسم، این مسئله در روز قیامت انجام خواهد شد. اینكه می‌گوییم انجام خواهد شد هم یك نوع مسامحه در تعبیر است؛ انجام شده است. ولی چون ما از نظر انسی از روز قیامت بعید هستیم، این را انجام خواهد شد می‌پنداریم، خواهد شد؛ وقتی‌كه انسمان به عالم اسباب و مسبّبات قوی‌تر بشود، این انجام خواهد شد، در ذهن ما یك چرخش می‌زند به: انجام شد. این مال چیست؟ مال عدم انس ماست. ما می‌گوییم روز قیامت خواهد آمد؛ چون نسبت به آن مسائل دور هستیم، درك نكردیم. اما آمدن رفیق را در منزل به حسب ظاهر، چون متحقق الوقوع می‌بینیم، صحبت می‌كنیم: بابا می‌آید دیگر، آمد دیگر. آقا پاشو بیا، پاشو بیا، امشب پاشو بیا آنجا، امشب او هم می‌آید اینجا. هیچ نمی‌گوییم آقا شاید بیاید؛ هنوز نیامده، هنوز زمان نیامده، اگر زمان یك امری بود كه عدم را به وجود تبدیل می‌كرد، شما چطور حكم ثابت را بر یك واقعه و بر یك قضیه می‌كنید؟ دیگر نباید بكنید. حكم بر یك امر عدمی، حكم بر یك امر مشكوك، در نفس و دیدگاه ما متفاوت است. وقتی‌كه من نسبت به یك قضیه شك دارم، اصلًا حرفی نسبت به آن نمی‌زنم. می‌گویند آقا مگر مجبوری اصلًا حرف بزنی؟ تا یقین پیدا كردی، آن موقع حرف بزن. نمی‌گوییم؟ می‌گوییم: آقا برای چه زود حرف میزنی؟ فلانی حرف در دهانش نمی‌ماند، تا یك چیزی به نظرش بیاید، می‌گوید. می‌گویند نه آقا، این قسم صحبت كردن صحیح نیست، وقتی یقین پیدا كردی بر تحقق یك شیء تازه اگر صلاح بود، آن موقع بگو. چیزی كه هنوز انجام نشده و محتمل الوقوع است، برای چه شما آن را مطرح می‌كنید، در این مطرح كردن چه مسائلی را ممكن است به وجود بیاوری؛ خودمان می‌گوییم دیگر، در بین خودمان و عوام این مسئله به این صورت مطرح است.

 پس بنابراین مسئله فقط به دیدگاه برمی‌گردد؛ واقعه در خارج تغییر پیدا نمی‌كند. یا شخص بالاخره می‌آید، یا اینكه شخص نمی‌آید. در آنجایی كه ما یقین به یك مسئله داریم، حكمی كه می‌كنیم، صحبتی كه می‌كنیم، تعبیری كه می‌كنیم، عبارت‌هایی كه به كار می‌بریم، اصطلاحاتی كه به كار می‌بریم، همه این اصطلاحات، اصطلاحات تحقق یك امر خارجی است. اما نسبت به آن مسائلی كه احتمال وقوع می‌دهیم، آن جنبه احتمال را در نظر می‌گیریم: نمی‌دانیم، نمی‌دانیم می‌شود یا نمی‌شود. وقتی نمی‌دانیم می‌شود یا نمی‌شود، خب بلند نمی‌شود برود پلو درست كند، چلو خورشت درست كند؛ نمی‌داند. با نمی‌دانم و با شك، شما به بازار نمی‌روید میوه و موادّ غذایی و امثال ذلك برای مهمانی بگیرید. وقتی‌كه مطمئن شدید، مطمئنی كه هنوز نیست، ولی در عین حال شما مطمئنید. وقتی‌كه دعوت می‌كنید یك نفر را منزلتان، مطمئنید یا نه؟ اگر مطمئن نبودید كه بلند نمی‌شدید بابا به زن و بچه بگویید بلند شو شام درست كن، نهار درست كن. چون اطمینان دارید، در عین حال كه مسئله به حساب شما معدوم است. پس شما به یك امر معدوم، حكم امر محقق الوجود كردید كه وجودش محقق است، نه وجودش محتمل است. چرا؟ چون دیدگاه شما نسبت به این قضیه دیدگاهِ مثبت است. نسبت به این مطلبی كه الآن دارد انجام می‌شود دیدگاه منفی نیست.

 روی این جهت، همان‌طوری كه عرض كردم، این واقعه خارجی، مسائل خارجی، هیچ ارتباطی به دیدگاه ما ندارند. این منزل، برای خودش ثابت است، یعنی الآن كه ساعت شش و نیم گذشته، ما همین حكمی را می‌كنیم كه یك ربع پیش وقتی گفتم ساعت شش و ربع است الآن همان را می‌كنم؛ هیچ تفاوتی نیست. یعنی آیا الآن دیدگاه من نسبت به این فضا با بیست دقیقه پیش كه من صحبت می‌كردم تفاوت كرد؟ رنگ آجرها فرق كرده؟ چراغ نورش كم و زیاد شده؟ موقعیت و وضعیت جلوس رفقا و دوستان تغییر پیدا كرده؟ نه. به اندازه یك میل هم می‌توانم قسم بخورم آقای فلان در اینجا نشسته‌اند، یك میل از جایش تكان نخورده؛ حالا یك سانت، می‌توانم بگویم تكان نخورده‌اند. آقای كذا كه در اینجا نشسته‌اند، همین‌طور كه صاف دارند به من سیخكی نگاه می‌كنند، همین‌طوری هم بیست دقیقه پیش، به من نگاه می‌كردند. هیچ تغییری نكرده. آقای فلان كه در آنجا چهار زانو نشسته بودند، دو زانو نشدند. عین همین صحنه، عین همین موقعیت، حالا نسبت به خصوصیات افراد یك حركت‌هایی هست، اما نسبت به این فضا و این‌ها چه؟ نسبت به فضا، وقتی‌كه ما می‌گوییم زمان امر عدمی را به وجود می‌آورد، چطور الآن دیدگاه من با قبل هیچ فرقی نكرد و من یك حالت مستمر را از ساعت شش، كه شروع كردیم همین‌طور دیدم تا الآن كه ساعت شش و سی پنج دقیقه است. سی و پنج دقیقه، یك حالت من مشاهده كردم و الآن هم می‌توانم قسم حضرت عباس بخورم این عقربه وقتی به ساعت هفت می‌رسد هم همین است، هنوز نیامده. این حالت من، كه الآن من این را احساس می‌كنم، حكایت از این می‌كند: من كه الآن با عالم ماده و عالم شهادت انس دارم، این انس من با این عالم اقتضا می‌كند حكم ثابت بكنم ولو در زمانی كه هنوز نیامده. لذا همین دیدگاه من در ساعت شش و سی و پنج دقیقه كه الآن هست، با این نظر و بینش من، با من در ساعت شش و ربع می‌بینم یكسان است؛ سر مویی تفاوت نكرده. فقط تفاوتش این است كه می‌گویم ها! دیدی درست گفتم؟ ها! دیدی درست گفتم، این به خاطر این است كه آن موقع نمی‌توانستم بگویم، الآن كه ساعت شده شش و سی و پنج دقیقه، الآن دیگر می‌توانم بگویم. دیدی حرفم درست بود؟ ـ بعضی اوقات درست در می‌آید دیگر! همیشه نیست كه آدم حرفش غلط باشد! گاهی اوقات هم درست در حرف‌هایش می‌زند! ـ او كه فقط معصوم است كه تمام حرف‌هایش درست است؛ ما همه حرف‌هایمان سه خط در میان یكی‌اش، چهار خط در میان یكی‌اش، پنج خط در میان یكی‌اش، تا حدودی یك چیزی هست یك قدری.

 پس از اینجا ما متوجه شدیم مسئله به وقوع خارجی كاری ندارد، شما الآن دیدید كه زمان گذشت، ولی در عین حال این امر ثابت، سر جایش ثابت بود. همین را می‌گویید نسبت به ساعت هفت. الآن ما ساعت شش و سی و هفت دقیقه. همین الآن باز دوباره می‌گوییم این ستون، این دیوار، این سقف، در ساعت هفت هم همین است. تغییر نكرده. با اینكه هنوز ساعت هفت نیامده. چرا همچین حرفی می‌زنیم؟ به‌خاطر این است كه این ماده را در خارج ثابت می‌بینیم. اگر این ماده ثابت نبود و وجود مادّه معدوم بود مگر با گذشت زمان، شما الآن از كجا می‌گویید كه ساعت هفت هم همین است؟ مگر یك تصور كشككی، بله آقا دیگر تا حالا این‌طور بوده، پس لابد هفت هم ...

 نه! وجدان می‌كنید این را، كشككی نیست؛ همین‌طوری نیست. حضور این صحنه را شما الآن ـ هنوز نیامده ولی ـ در درونتان وجدان می‌كنید. حضور این صحنه، حضور این ستون، حضور این در، حالا افراد، نه. افراد فرض كنید ممكن است یكی از وسط بحث دلش درد می‌گیرد برود بیرون. اما ستون كه دیگر دلش درد نمی‌گیرد بلند شود برود بیرون بخواهد برود سقف می‌آید روی سر ما! این ستون سر جایش است، این در و دیوار و این‌ها همه سر جایش است. ما بر این ستون بیچاره، بر این سقف، بر این در حكم ثابت می‌كنیم در حالتی كه ماده است. مجرد است؟ ماده! چطور ماده ثابت می‌شود؟ درحالی‌كه ما حكم ثابت می‌كنیم. الآن قسم می‌خوریم ساعت هفت هم همین خواهد بود. همین است؛ حالا یك وقتی تقدیر و مشیت خدا باشد ما اطلاع نداشته باشیم، ما اصلًا روی آن حساب باز نمی‌كنیم. ما روی یك احتمالی كه آن احتمال عقلایی نیست، احتمال اینكه ساعت هفت اینجا خراب بشود، این چند در صد است؟ یك در صد میلیارد هم نیست كه چیزی بخواهد بمب به سرش بخورد. الحمدلله جنگی كه فعلًا نیست كه بمب و موشك و این‌ها بیاید بخورد و بله! زمان جنگ آدم همین‌طور نشسته و صحبت می‌كند و هی سرش بالاست و گوشش این است، آمد یا نیامد؟ این رادیو آژیر می‌كشید، همه‌اش در حال چیست؟ آن موقع چرا؛ آن موقع احتمال عقلایی كه به كله‌اش بخورد هست و بوده. در همین قم هم ما بودیم و هی می‌آمدند و می‌زدند و از این حرفها بود. اما الحمدلله حالا نه دیگر، حالا دیگر امن و امان و همه چیز خوب و مرتب و مسئله‌ای نیست. احتمال عقلایی كه بیاید حكم به ثبوت و استقرار و فعلیت را از ما بگیرد، یك همچنین احتمالی نیست. وقتی یك همچنین احتمالی نشد، نسبت به ماده ما همان حكم را می‌كنیم كه نسبت به مجرد كردیم، هر دویش یكی می‌شود.

 چرا این‌طور است، قضیه چیست؟ این دیگر ان‌شاءالله بماند برای فردا كه چرا ماده در وجود انسان همان حكم را دارد كه مجرد است؟ این برمی‌گردد بر اینكه ما نسبت به خودمان هم این حكم را می‌كنیم. یعنی خودمان در عین اینكه الآن ساعت، یك ربع به هفت هست و ما وجود خودمان را در ساعت هفت احتمال می‌دهیم، یعنی احتمال اینكه این عدم بر آن حاكم باشد ولی این‌قدر این احتمال ضعیف است كه اصلا به حساب نمی‌آید. بچه هم یك همچنین احتمالی نمی‌دهد. لذا همیشه خودش را در حال ثبوت فرض می‌كند: من فردا این كار را می‌كنم. وقتی فردا نیامده، چطور می‌گویید من این كار را می‌كنم؟ چطور شما بر یك امر عدمی حكم وجودی می‌كنید؟ فردا بیا این پولت را از من بگیر، فردا بیا این نامه آماده است، فردا بیا برو این را ببر آنجا؛ اینكه می‌گویید فردا، فردایی در كار نیست. یعنی شمایی كه می‌گویید فردا بیا، در ذهنتان این است: احتمالا شاید فردایی بیاید، شاید نیاید، حالا كه شاید بیاید، ما این را می‌گذاریم بر آمدن، بعد به این می‌گوییم بیاید؛ تازه این ممكن است زنده باشد، ممكن است همین امشب ان‌شاءالله بمیرد؛ همه از دستش راحت بشوند، خلاص بشوند، ما هم شایدِ این طرف و آن‌طرف را سر هم می‌كنیم ... كجا یك همچنین چیزهایی در یك كله این‌قدری می‌آید؟ اصلًا! آقا فردا بیا این جا این نامه را بگیر، بردار برو. اصلًا شما یك در میلیون تصور می‌كنید كه فردا این بمیرد؟ یك در میلیون شما تصور می‌كنید من شاید فردا شب بمیرم؟ ان‌شاءالله! یك خلقی از دست ما راحت بشوند! ها؟ نه! یك همچنین چیزهایی نیست.

 پس چرا همیشه جنبه مثبت بر ذهن ما غلبه می‌كند و به خاطر آن جنبه مثبت ما حكم می‌كنیم؟ چون خودمان را حاضر می‌بینیم در فردا. نه اینكه احتمال می‌دهیم فردا زنده باشیم، بر اساس آن ... نه! اصلًا خودمان را در فردا حاضر می‌بینیم، منتها جلوتر. این حضور جلوتر است. فردا نیامده، ولی این حضور در فردا در وجود حس می‌شود. وقتی‌كه حس می‌شود، می‌گوییم آقا فردا بیا این نامه را بگیر. اگر احتمال می‌دادیم مثلا فردا برویم سفر ان‌شاءالله. احتمال جدی می‌دهیم. می‌گوییم این بدبخت را سر كارش نگذاریم، وقتی احتمال می‌دهد انسان برود، چطور می‌گوید آقا فردا بیا نامه را بگیر؟ وقتی فردا آمدی شما دیدی من نیستم، می‌گویی مردتیكه تو كه احتمال می‌دادی نیستی، پس چرا ما را برداشتی تا اینجا كشاندی، بیا اینجا این كار را بكن و این كار را نكن؟ بنده آمدم جنبه اثبات را غلبه دادم! غلط كردی! جنبه اثبات را غلبه دادی! مخ در كله‌ات نیست؟ همیشه در جنبه اثبات، آنجایی است كه احتمال خلاف ندهی، نه اینكه با وجود احتمال خلافِ جدی، باز در این حال بگویی نه خیر آقا، بنده دنگم گرفته بود جنبه اثبات را غلبه بدهم بر جنبه نفی و وجود خودم را اثبات كنم! می‌گوید آقا این‌ها را برو برای بقیه بگو!

 می‌گویند یك شخص دهاتی داشت می‌گذشت، ملا رفت پیش او دید هیزم بار دارد. گفت: این حطب مرتّب، بر حمار اسود اللون را، هر رطل شرعی، به چند درهم در معرض بیع و شراع در می‌آوری؟

 دهاتی نگاهی به او كرد و گفت: حاج آقا اگر می‌خواهی هیزم را بخری، یه مَن این‌قدر است، اگر می‌خواهی دعا بخوانی، برو در مسجد آنجا دعایش را بخوان!

 حالا شما بگویید بنده احتمال می‌دادم باشم، احتمال می‌دادم نباشم، آمدم احتمال وجود را غلبه دادم بر احتمال عدم، تو را سر كار گذاشتم، به تو گفتم فردا بیا!

 گفت: ای مردشور آن احتمالت را ببرند! چرا احتمال عدم را غلبه ندادی، كه من را از آنجا بكشانی اینجا، فقط احتمال وجود دادی پدر ما را در بیاوری؟

 این‌ها نیست. ببینید شما وقتی‌كه یك احتمال می‌دهید، بر اساس آن ذهنیت و احتمالتان تصمیم می‌گیرید. بر اساس ذهنیتتان حكم می‌كنید. بر اساس ذهنیتتان در خارج ترتیب امور می‌دهید و تدبیر امور می‌كنید بر اساس ذهنیت. اگر ذهنیت در آن جنبه حضور است، شما احكام را بر اساس حضور ثبوت می‌گذارید،، بر اساس ثبوت. اگر در ذهنیت جنبه عدم است، اصلا می‌گویید آقا نیا خبری نیست. اگر ذهنیت بر اساس احتمال است، می‌گویید احتمال است، صبر كن خبرت كنم، ببینم. ببینید! در حالی كه در واقع یك چیز بیشتر نیست. آن‌چه كه در واقع است یكی است، یا هست یا نیست. یا این مسئله انجام خواهد شد، یا این مسئله انجام نخواهد شد. اینجاست كه من می‌گویم كه ما با واقع دو تا هستیم؛ واقع برای خودش است، ما جدای از واقع، خودمان را نسبت به واقع تصور می‌كنیم و حقائق را نسبت به آن می‌سنجیم.

 بنابراین روی این جهت ـ البته این را عرض كردم، حالا ان‌شاءالله فردا تتمه این مسئله ـ كه همین حالت حضوری كه ما به واسطه انس به عالم ماده و شهادت داریم، این تصور وقتی‌كه قوی بشود و جنبه تجرد زیاد بشود، همین حضور را ما در عوالم دیگر حس می‌كنیم. وقتی‌كه عرفاء در مشاهدات و مكاشفات خودشان می‌گویند ما وقتی به این عوالم رسیدیم دیدیم این‌ها را قبلا می‌دانستیم، مال این است! یعنی ما اینجا آمده بودیم، ما از اینجا خبر داشتیم! ناشناس نیست!

اتَزعَمُ انَّک جِرمٌ صَغِیرٌ \*\*\* وَفِیک انطَوَی العَالَمُ الاکبَرُ

وَ انتَ الکتَابُ المُبِینُ‌ \*\*\* الَّذِی بِاحرُفِهِ یظَهُر المُضمَرُ

دَوَائُک فِیک وَ لَاتَعلَمُ‌ \*\*\* وَ دَائُک مِنک وَ لَا تَشعُرُ[[3]](#footnote-3)

 این مال چیست؟ این مال همین است كه همه عوالم وجود در نفس ما مُنطوی است، منتها ما اطلاع نداریم. وقتی كه به او می‌رسیم، با یك پدیده و با یك حادثه جدید، برخورد نمی‌كنیم. می‌گوییم! ما این را می‌دانیم!

 درباره امام زمان علیه السلام داریم موقتی كه حضرت ظهور می‌كنند، می‌گوییم كه: إ! ما ایشان را می‌دیدیم، اصلًا نمی‌شناختیم. تو خیابان می‌دیدیم در فلان مجلس، دیدیم یك آقا آنجا نشسته، در فلان مجلس ذكر مصیبت، در فلان مجلس ائمه، در فلان مجلس ذكر، دیدیم نشسته، توجه نمی‌كردیم، مثل یكی از واردین است، مثل یكی از افراد است. پس این امام زمان بود؟ عجب! عجب! ببینید! این حالت انس در آنجا ظاهر می‌شود. انسان وقتی‌كه به آن عوالم می‌رسد یك همچنین حالتی را در آنجا احساس می‌كند.

 اللهمَّ صلِّ عَلی محمَّد و آلِ مُحمَّد

 تلمیذ: ببخشید! این حالتی كه درون اشخاص الآن ایجاد می‌شود، بالاخره آنها احساس می‌كنند كه واقعه خارجی است، یا ذهنیت شخص؟ فرضاً فكر می‌كنند كه این آب داغ است، آنهایی كه هیپنوتیزم انجام می‌دهند. درحالتی‌كه آب سرد است، ولی می‌گویند دست طرف می‌سوزد. این معلوم است منبعث از یك واقعیت خارجی نیست، حالت نفسانی او است.

 استاد: خب آن هم واقعیت خارجی است دیگر! اینكه دارد ایجاد می‌كند واقعیت خارجی است.

 تلمیذ: حالا استدلال شما این شد كه چون من احساس می‌كنم این آقا دارد می‌آید منزل من، پس همچنین واقعیتی در خارج هست. خود آمدن او در خارج، باور من در ذهن است.

 استاد: نه، منظور بنده این است كه ما هم می‌توانیم مسئله ثابتات را در همین وقایع خارجی تصور كنیم، حالا كاری نداریم درست یا غلطش را كاری نداریم؛ ولی شما همین را می‌توانید و نیاز نیست كه انسان بیاید این مسئله وجود ثابتات را در عوالم مجرده و عوالم غیب و این‌ها بخواهد ببرد. من آمدم این مسئله احساس درك ثابتات، در عالم ماده و در عالم شهادت و عالم ملك، همین احساس را پیاده كردم، همچنان كه احساس درك ثابتات در عوالم مجرد برای افرادی كه اهل مكاشفه و اهل شهود هستند، هست. یعنی می‌خواهم بگویم همین مسئله هم هست. لذا اول گفتم واقعیت خارجی با احساس من دوتاست؛ آن واقعیت خارجی برای خودش كار خودش را می‌كند؛ دیدگاه من نسبت به آن واقعیت خارجی یك چیز دیگر است. ولی ما می‌توانیم ثابتات را در همین دیدگاه مادی تعریف كنیم. در همین زیرمجموعه دیدگاه مادی، همین احساس تحقق ماده هست، در غیر از زمان موجود. الآن ساعت ده دقیقه به هفت است، ما همین جهت مادی، همین حضور، همین وجود، به همین كیفیت را یك ساعت پیش هم به همین كیفیت داشتیم، درحالی‌كه هنوز نیامده. این دو قضیه است.

 من فقط منظورم این بود كه ما نسبت به ماده هم همین دیدگاه را داریم، منتها از آن غفلت داریم؛ از این غفلت باید بیاییم بیرون، و برای ماده، امر ثابت را تصور كنیم، وقتی‌كه برای ماده تصور كردیم، ارتباط بین امر ماده و بین امور مجرده و عللش دیگر كاملًا دیگر راحت می‌شود. كه همه این امور غریبه و همه این مسائل غیب، و همه این عوالم وجود، مثل عالم ماده همه بوده. مثل او بوده. دیدگاه ما نسبت به آن نبوده؛ ولی آنها بوده. حالا ان‌شاءالله اگر سؤالی هست، بماند برای فردا كه توضیح بیشتری داده می‌شود. علی كلّ حال روی این مطالبی كه گفته می‌شود، رفقا تأمل كنند، وقت بگذارند، فكر بگذارند، سؤالی كه هست، در بحث بعد، این سؤالات را قبلًا مطرح كنند كه در ضمن صحبت هم به آن اشاره‌ای داشته باشیم.

1. يک نوع بستنى عراقى. [↑](#footnote-ref-1)
2. ٢- يک نوع غذاى لبنانى است که با ماهيچه گوسفند طبخ مى شود. [↑](#footnote-ref-2)
3. شعرى از امام على عليه السلام. [↑](#footnote-ref-3)